

سیاست خارجی لائیک؟

رامین کامران

این پرسش که حکومت فعلی مدعی سیاست خارجی اسلامی است و آیا می توانیم در مقابل آن از سیاست خارجی لائیک صحبت کنیم، هر از چندگاهی در مباحث درون سازمانی ما مطرح می گردد و به هر حال شایسته پاسخ است. خواهیم دید که پاسخ ساده است و روشن.



از همان سیاست اسلامی شروع کنیم و شعار اول انقلاب که «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بود. ریشه این شعار به قبل بازمی گشت، به سیاست موازنه منفی مصدق که منشأش چاره جویی برای ضعف شدید ایران در برابر تهدید دو همسایه شمالی و جنوبی بود. مصدق این بینش را که در اوایل قرن بیستم مطرح شده بود، در قالب جهان برآمده از جنگ جهانی دوم و معارضه دو بلوک شرق و غرب، از نو طرح کرد. آمریکا جای انگلستان را گرفته بود و قرار بود که به هیچ کدام دو قطب جهانی امتیازی داده نشود و آنچه داده شده، اعاده شود و اول از همه نفت. ادعای نظام اسلامی فراتر از امتیاز دادن و ندادن می رفت و نوعی چالش ایدئولوژیک در برابر سوسیالیسم و لیبرالیسم را نیز شامل می گشت. چالشی که منطقاً نمی توانست از چارچوب مدرنیته بیرون برود و نرفت و گزینه ای که در دل آن برگزید، فاشیسم بود که در قانون اساسیش بازتاب یافت و تا امروز وبال گردن مردم ایران است.

ما و ترکیب قدرت های جهانی

با ساقط کردن شاه و بیرون کردن آمریکا، راه پی گیری سیاست متعادل بین دو قطب و احتراز از امتیاز دهی، باز شد و رؤیای چندین ساله استقلال طلبان ایرانی به راه تحقق افتاد. اصولاً نه لزومی داشت و نه قرار بود که با این و آن دشمنی پیش گرفته شود، ولی خمینی که مست ایدئولوژی خود و احیای قدرت اسلام بود و اصلاً درک درستی هم از مناسبات جهانی نداشت، نمی خواست در حد عدم تعهد بماند و ظاهراً سودای بر پا کردن یک بلوک اسلامی را داشت.

این امر به خودی خود مخاطره انگیز نبود. آن چه که کار را به کلی بر هم زد، گروگانگیری سفارت آمریکا بود که نه فقط آبروی ما را در دنیا برد و ضررهای معنوی و مادی بسیار به ما زد که هنوز پرداختشان تمام نشده، رابطه^۱ معقول با آمریکا را در عمل غیر ممکن کرد که تا امروز هم هست. این امر ایران را به سیاست شوروی نزدیک نکرد، ولی نوعی انزوای یک جانبه برایش رقم زد که هنوز هم برقرار است و هر سیاست متعادلی را ناممکن کرده است. به رغم هوچی گری های خود آمریکا که توسط طرفداران و خدمتگزارانش بازتاب داده می شود، ایران تابع هیچ کدام از قطب های بزرگ قدرت نیست و موقعیت چین و روسیه را در سیاست ایران به هیچ وجه نمی توان با موقعیت آمریکای قبل از انقلاب مقایسه نمود. ولی در عین حال، ایران در عین ضعف و حفظ جاه طلبی تبدیل شدن به یک قطب قدرت منطقه ای، قادر نیست تا از تمامی امکاناتی که نظام بین المللی می تواند در اختیارش قرار بدهد، استفاده نماید. اضافه بکنم که موضع آمریکا که به کمتر از احیای سروری مطلقش در ایران، راضی نیست، کار را تسهیل نمی کند. البته کوشش اسرائیل را هم که به هیچوجه مایل به بیرون آمدن ایران از انزوای یک طرفه^۲ فعلی نیست، نمی توان دستکم گرفت.

موقعیت منطقه ای

ایران از یک طرف ایران است، یعنی یکی از قدیمی ترین واحدهای سیاسی روی زمین است که به هیچ وجه نمی توان به اسلام یا هر مذهب دیگر، از جمله زرتشتی گری، فروکاستش و از سوی دیگر اکثریت مردمش مسلمانند و شیعه. یعنی ایران در سطح منطقه در دو گستره^۳ فرهنگی جا دارد و به طور سنتی بر دو نطع بازی می کند - مانند ترک ها و عرب ها. در هر دوی این ها صاحب نفوذ است، حرفی برای زدن دارد و قدرتمند است. طبعاً همیشه می توان تمایلی ایدئولوژیک را به برتر شمردن یکی از این دو وجه، شاهد بود. رژیم آریامهری متهم می شد که به اسلام توجهی ندارد و حواش در پی ایران قبل از اسلام است. ولی وقتی از نزدیک نگاه می کنید، می بینید که مطلقاً چنین چیزی نبود. همان طور که رضا شاه را متهم به باستان گرایی یک جانبه می کنند، این اتهام را در مورد محمدرضا شاه نیز تکرار می نمایند. سخن در هر دو مورد نابجاست، توجهی که این دو به ایران و سابقه^۴ تاریخیش کردند، نوعی معادل کننده^۵ هویت سیاسی کشور بود که قبل از هر چیز ایرانی است. در مقابل، اسلامگرایان که در نقش مظلوم و مغبون وارد میدان

شدند، به سائقه^۱ گرایش ایدئولوژیک خود، یکسره اسلام را بر ایران برتری دادند. این کوشش ها جز اختلال در سیاست خارجی و تضعیف ایران با حذف یکی از ابعاد هویت و قدرتش، نتیجه ای نداشت و به نوعی قرینه^۲ موقعیتشان در صحنه^۳ بین المللی شد؛ نامتعادل و لنگان.

لائسیته و سیاست خارجی

نکته^۴ اولی که باید هنگام پرداختن به سیاست خارجی لائیک در نظر داشت، این است که لائسیته اصلاً و اصولاً^۵ مربوط است به سیاست داخلی و نه خارجی. نقش اصلیش را این جا بازی می کند و بیرون از ایران عامل مؤثری نیست. ورودش سیاست داخلی ایران را به کلی متحول خواهد کرد، ولی تأثیرش در سیاست خارجی آن قدر ها هم بدیهی و عظیم نیست، یا لااقل اکنون به نظر نمیاید.

دوم نکته این است لائسیته، بر خلاف اسلام، نه جزو میراث تاریخی ایران است و نه بعد فرهنگی قابل مقایسه با دو عاملی که از آنها سخن رفت، دارد. یعنی لائسیته نه قرار است رقیب دو عامل فرهنگی که ذکر شد، باشد و نه اینکه جای هیچ کدام این ها را بگیرد و در هر صورت به هیچ وجه نمی تواند همسنگ آنها عمل کند.

خطوط اصلی عمل سیاست خارجی ایران، از یک سو با رابطه^۶ قطب های جهانی قدرت ترسیم شده و سپس از دو گستره^۷ امپراتوری قدیم ایران و نیز اسلام و بخصوص تشیع. میدان بازی این جاست و قرار هم نیست تا به میل ما تغییری بکند. باید خود را با آن وفق بدهیم و بیشترین امتیاز را کسب کنیم. همین جا ذکر کنم که چند وجهی بودن میدان، امکان بیشینه کردن امتیازات سیاسی در همه^۸ ابعاد را نمی دهد. آنچه از دست ما بر میاید بهینه کردن امتیازات است. یعنی وضعیتی که همیشه از یک یا چند بعد، بیشترین استفاده را بکنیم، چه از بابت مادی و چه ایدئولوژیک. روشن است که سیاستی که به این ترتیب تعیین بشود، همه در معرض انتقاد است، چه با حسن نیت چه بدون آن. یعنی این که هیچ گاه نخواهیم توانست همه را راضی بکنیم. خلاصه اینکه لائیک شدن قرار نیست ترکیب میدان های بازی ایران را عوض کند یا موقعیت کشور را از بن تغییر بدهد یا پیروی از سیاست خارجی جدید و بی سابقه ای را در پی بیاورد و به ناگاه موافقت همگان را با آن جلب نماید.

در اینجا سؤالی هم پیش میاید: آیا قرار است ما مبلغ لائسیته

در منطقه باشیم یا نه؟

این منطقی است که اگر ما دمکراسی را به عنوان بهترین نظام سیاسی برگزیده ایم، گرایش به تشویق این انتخاب و احیاناً داشتن روابط گرمتر با کشور های دمکراتیک باشیم یا احیاناً و در صورت امکان به کشور هایی که می خواهند به دمکراسی برسند، یاری برسانیم. ولی نباید در این باب اغراق کرد یا خیال پردازی نمود. صحنه سیاست بین الملل حوزه این گونه رفاقت ها نیست. درست است که خاطره دوران جنگ سرد که ایدئولوژی محور بود، ما را به چنین برداشتی ترغیب می کند، ولی نه باید در باره آن دوران اغراق کرد و نه این که تحول نظم جدیدی را که از دلش برآمده، ندیده گرفت یا کم اهمیت شمرد. در آن جایی که پای منافع ملی در میان بیاید، ایدئولوژی وزنی ندارد یا نباید داشته باشد وگرنه در کار اخلاص می کند. سیاست خارجی محل تعادل قدرت و برخورد منافع است. منطق پایه اش این است.

به همین ترتیب، روشن است که وقتی ما خود لائیسیته را برگزیده ایم چون بهترین راه حل تنظیم ارتباط سیاست و مذهب می‌شماریمش، از این جهت خود را با کشور های لائیک نزدیکتر حس کنیم تا دیگران یا اگر فرصتی فراهم آمد، راه رسیدن دیگران به لائیسیته را تسهیل نماییم. ولی این امر به هیچ وجه نمی تواند محور سیاست خارجی ما بشود. قرار نیست ایدئولوژی لائیسیته سیاست خارجی ما را هدایت نماید.

نتیجه گیری

در نهایت و به عنوان نتیجه گیری می توانیم بگوییم که لائیک شدن کشور، در زمینه سیاست داخلی است که بیشترین پیامد ها را دارد و در خارج تأثیر چندانی بر هدایت سیاست نمی گذارد. نکته مهم متعادل کردن سیاست خارجی است که از دست نظام حاضر برنمیاید و ما باید بکنیم. کار باید در دو زمینه انجام بگیرد: اول دو میراث و دو حوزه فرهنگی ایران و اسلام؛ دوم متعادل کردن رابطه با قطب های موجود قدرت در عین حفظ استقلال. روشن است که در این میدان، ایدئولوژی می تواند بیش از کارسازی، مزاحم باشد، پس نباید بدان اهمیت زیاد داد. در مورد احساسات هم، با وجود اینکه حرف بدیهی است، فقط یادآوری می کنم که فقط مزاحم است. معمولاً دولت ها برای همراه کردن مردم کشور با سیاست هایشان به احساسات آنها رو می کنند و به این ترتیب پشتیبانی آنها را جلب می

نمایند. کار شاید اجتناب ناپذیر باشد، ولی باید به محدودیت ها و مخاطراتش آگاه بود.

سیاست خارجی ایران آینده باید به صورت واقع بینانه اداره شود. با توجه جدی به امکانات کشور و به دور از احساس و ایدئولوژی. تصویر کلاسیک است و بدون هیجان، ولی میدان مناسبات جهانی نه مکان نوآوری بی حساب است و نه محل ارضای احساسات.

۱۹ فوریه ۲۰۲۳، ۳۰ بهمن ۱۴۰۲

منبع مقاله : برگرفته از سایت ایران لیبرال

یهودیان آمریکائی، اسرائیل و سیاستِ ایالات متحده آمریکا



اَرِیک آلْتِرْمَن

نویسنده کتاب "ما یکی نیستیم: تاریخ جنگ آمریکا برسر اسرائیل"،
2022

لوموند دیپلماتیک، فوریه 2024

ترجمه: بهروز عارفی

«...»
...»

به همان میزانی که اسرائیلی ها راست گراتر می شوند، یهودیان آمریکائی به چپ تمایل بیشتری می یابند. در نتیجه: لابی هوادار اسرائیل در ایالات متحده امریکا، از این پس بر حمایت مسیحیان بنیادگرا بیشتر از یهودیان تکیه می کند. اما، جنگ غزه، همچنین دانشگاه آمریکا نیز سخت متلاطم کرده و در نتیجه، برخی از تأمین کنندگان مالی این مؤسسه ها تصمیم گرفته اند دانشگاه هایی را تنبیه کنند که از دولت اسرائیل زیاد انتقاد می کنند.

پنج هفته پس از حمله مرگبار حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، جمعیتی در حدود دویست و نود هزار نفر، که اکثریت شان از یهودیان آمریکائی بودند، برای تأیید دوباره ی پشتیبانی شان از اسرائیل در واشینگتن تظاهرات کردند و خواستار آزادی گروگان های دربند در غزه شده، یهودستیزی را افشا کردند. بی تردید، این، پرجمعیت ترین تظاهرات هواداری از اسرائیل در تاریخ ایالات متحده امریکا بود. از نقطه نظری صرفاً سیاسی، این تظاهرات احتمالاً ضرورت کمی داشت، زیرا دولت جوزف بایدن، بدون کوچکترین ابهامی، از هر یک از این سه خواست دفاع می کرد .

این بسیج عمومی با نزدیک به دوهزار تظاهرات که برای «همبستگی با خلق یهود» در اوایل جنگ پیشین اسرائیل و حماس در ماه مه ۲۰۲۱ برگزار شدند، هماهنگی نداشت. سه سال پیش، بیشتر سازمان های پیشرو یهودی و «صلح طلب» با انتقاد از سازمان دهندگان که هر انتقادی از صهیونیسم را معادل آنتی سمیتیسم تلقی می کردند، آن برنامه را بایکوت کردند. روز ۱۴ نوامبر گذشته، این سازمان ها ضمن اینکه از بایدن خواستند تا برای توقف کشتارهای غیرنظامیان فلسطینی بر حکومت بنیامین نتانیاو فشار آورد، به

طور انبوه در تظاهرات شرکت کردند، - البته یکی از خواست های انجمن «آمریکائی برای صلح، اکنون» (APN) این است که کمک نظامی آمریکا به اسرائیل به رعایت حقوق انسانی مشروط گردد. رهبران دو حزب حاضر در کنگره آمریکا نیز حضور داشتند، زیرا پشتیبانی از اسرائیل توانایی جادویی متحدکردن هواداران بایدن و دونالد ترامپ را دارد.

به احتمال زیاد، در میان یهودیان حاضر در آن روز، بسیاری از دیدن واعظ انجیلی جان هـیجی که در میان مهمانان وول می خورد مضطرب شدند. هـیجی، رئیس گروه «مسیحیان متحد برای اسرائیل» (CUFI)، معتقد است که خدا هیتلر را به مثابه یک «شکارچی» فرستاده بود تا یهودیان را به خاطر امتناع از اطاعت از «کتاب مکاشفه یوحنا» مجازات کند و بازگشت آنان به سرزمین مقدس بایست به برانگیختن روز آخرت یاری رساند. بدین ترتیب، پرچم جهانی هواداری از اسرائیل تا متعصب ترین آنتی سمیت [یهود ستیز] ها* را نیز دربر می گیرد. (۱)

هنگامی که آنتونی جونز («وان جونز») ، تحلیلگر سیاه پوست و مترقی سی اِن اِن، تلاش می کند در پشت تریبون، نقش متعادلی ایفا کند، - «من برای صلح دعا می کنم. که بعد از این، موشکی از غزه پرتاب نشود. و همچنین بمبی بر سر اهالی غزه نیارد»، در بازگشت با فریادهای «هو» و «نه به آتش بس» مواجه شد. در این هنگامه، ضدتظاهرات های کوچک با حمایت گروه های یهودی مخالف یعنی «صدای یهودی برای صلح» (Jewish Voicefor Peace) و «چرا اکنون نه» (IfNotNow) در حاشیه رویدادها برگزار شد. این گردهمایی ها به طور گسترده در هفته های پیش از آن علیه مباران های باریکه ی فلسطینی بسیج شده بودند. این ها در کنار گروه های دیگر، فلسطینی و غیرفلسطینی، بارها تظاهرات کرده و با بستن راه عبور و مرور و اشغال ایستگاه های راه آهن در چندشهر بزرگ کشور تا درون کاپیتول (ساختمان کنگره امریکا) با مطالبه پایان تحویل سلاح به اسرائیل پیش رفته و به بایدن هشدار داده بودند که با استفاده از قدرتش بلافاصله کشتار را متوقف کند.

با این حال، ضدتظاهراتی که تعداد شرکت کنندگان در آن، کمتر از تظاهرات طرفدار اسرائیلی ۱۴ نوامبر بود، به بهترین وجهی، مجموعه اهالی آمریکا را نمایندگی می کرد که اکثریت شان ضد جنگ غزه هستند. پیرو نظرسنجی که پیش از گذشتن میزان قربانیان فلسطینی از مرز ده هزار کشته، انجام شده بود، ۶۶% رأی دهندگان

آمریکائی بیان می کردند که «کاملاً» یا «تقریباً» از پیشنهاد آتش بس فوری پشتیبانی می کنند. شمار چشمگیری از یهودیان، به ویژه در میان جوانان کمتر از ۲۴ سال نیز با این خواسته موافق بودند که نسبت به سرنوشت و حقوق فلسطینیان حساسیت بیشتری دارند، در حالی که در اسرائیل، همین رده ی سنی به طور گسترده در جهت معکوس حرکت کرده اند.

در هر کدام از پنج انتخابات اخیر در اسرائیل، رأی دهندگان اسرائیلی بی وقفه از خودکامگی، تئوکراسی و انضمام فزاینده کرانه باختری پشتیبانی کرده اند و بدین گونه، آنچه را دیوان دادگستری بین المللی «آپارتاید» می خواند، پذیرفته اند. در همان زمان، رهبران راست-افراطی، یکی پس از دیگری، خود را از بند همه پیوندهای سیاسی و روانشناختی که آن ها را به یهودیان آمریکایی وصل می کرد، خلاص کردند و از این پس، آشکارا به صهیونیست های انجیلی که دیدگاه های حزب جمهوری خواه در این زمینه ها را تعیین می کنند، نزدیک شده اند. برپایه گفته ی گاری رُوزِ نبلات سردبیر پیشین Jewish week در نیویورک، نتانیاهو در دیدارهای خصوصی تأیید می کند که «تا زمانی که از پشتیبانی مسیحیان انجیلی برخوردار است، که تعدادشان بسیار از شمار یهودیان و به طور یقین، بیشتر از یهودیان ارتدکس است، همه چیز بروفق مراد او است». الیوت آبرامز (۲)، دیپلمات جمهوری خواه نیز یادآوری می کند که «انجیلی ها در این کشور، بیست یا سی برابر تعداد یهودیان هستند». بدین ترتیب، گروه لابی طرفدار اسرائیل، آیپَک (AIPAC)، هر قدر بیشتر راست گرا می شود، کمتر «یهودی» می گردد.

اگرچه حمله حماس و واکنش اسرائیل اساساً دیدگاه های سیاسی یهودیان را تغییر نداده، در مقابل، اختلاف های آنان را تشدید کرده است. بیش از پانصد کارمند حدود صد و چهل سازمان یهودی آمریکائی در نامه ای سرگشاده به رئیس جمهور بایدن نوشته اند: «می دانیم که راه حلی نظامی برای این بحران وجود ندارد. می دانیم که اسرائیلی ها و فلسطینیان، در این سرزمین ماندنی هستند و اگر یهودیان و فلسطینیان را در مقابل هم قرار دهند، نه امنیت یهودیان، و نه آزادی فلسطینی ها تحقق نمی یابد.» (۳). از سوی دیگر، یازده سناتور دموکرات نامه ای را خطاب به بایدن امضا کرده اند که در آن، او را ترغیب می کنند تا بپذیرد که «رنج فزاینده ی و متداوم در غزه نه فقط برای غیرنظامیان فلسطینی

تحمل ناپذیر است، بلکه همچنین به دلیل وخامت تنش های موجود و ضعیف تر شدن ائتلاف های منطقه ای، برای امنیت غیرنظامیان اسرائیلی نیز زیان آور است (۴)». علاوه براین، به او دستور می دهند که مداخله کرده از اسرائیلی ها امتیازهایی بگیرد، درخواستی که ده سال پیش در زندگی سیاسی آمریکا تصویب پذیر بود.

در تدارک «نکبه» دوم

برنی ساندرز، به نوبه خود، بدون فراخواندن به یک آتش بس، در حمله به «حکومت راست افراطی نتانیا هو» خویشتن داری نکرده است. و «جنگ تقریباً کامل او علیه مردم فلسطینی را از نظر اخلاقی غیرقابل پذیرش و نقض قانون های بین المللی ارزیابی» کرده است. و خواسته است که کمک آمریکا به اسرائیل (۸/۳ میلیارد دلار در سال) از این پس مشروط گردد به حقوق بازگشت اهالی غزه به خانه های شان و پایان خشونت های ساکنان شهرک ها [کولون ها] در کرانه باختری و توقف سیاست گسترش مستعمره سازی و از سرگیری مذاکره برای صلح با چشم انداز راه حل دو دولت (۵).

به طور متناقضی، هر چه بر تعداد نمایندگان دموکراتی افزوده می شود که موضع هواداری از فلسطین رأی دهندگان شان را می پذیرند، به همان نسبت نیز، بایدن بیشتر اصرار دارد که با نخست وزیر اسرائیل تشریک مساعی کند. به استثنای چند گروه منزوی، که جنایت های حماس در ۷ اکتبر را «تبلیغات صهیونیستی» می خوانند، هیچ کس در ایالات متحده حق اسرائیل را برای انتقام جویی نظامی انکار نمی کند، حتی اگر هدف گیری اهالی غیرنظامی در غزه و نابودی تقریباً کامل ساختارها امکان می دهد تا بتوان پیش بینی کرد که با شکل های رادیکال و مصمم مقاومت حتی در سال های آتی نیز مواجه خواهیم بود.

با این وجود، رئیس جمهور آمریکا درباره ی نفوذی که می تواند بر نتانیا هو اعمال کند، اغراق می کند. نتانیا هو در سال ۲۰۰۱ به گروهی از شهرک نشینان در کرانه باختری گفت: «آمریکا چیزی است که می توان به آسانی در جهت خوب هُلَش داد... این کشور ما را اذیت نخواهد کرد (۶)». نخست وزیر اسرائیل با پشتیبانی افراطی ترین وزیران و طرفداران به شدت هیجان زده اش پشت سرهم، به متحد آمریکایی اش بی حرمتی کرد، بدون این که هرگز قصد خود را برای رُخدادِ نکیه [فاجعه] دوم، یعنی مجبور ساختن فلسطینیان غزه به مهاجرت به مصر یا جای دیگر، پنهان کند. او در نظر دارد

پایان دادن به نبردها را به سه هدف زیر مشروط کند: «نابودی حماس، غیرنظامی کردن غزه و رادیکال زدائی جامعه فلسطینی.»

از سوی دیگر، بایدن با ایفای نقش تک سوار، احتمال انتخاب مجددش در نوامبر آینده را کاهش می دهد. اگر سیاست هواداری از اسرائیل رئیس جمهور آمریکا بیشتر طرفداران حزب دموکرات را ناراضی کرده، به ویژه این نارضائی در میان جوان ترها افزایش می یابد؛ گفته می شود که ۷۰٪ رأی دهندگان کمتر از ۲۴ سال با اتحاد بایدن-نتانیاهاو مخالف اند. همچنین، شماری از آمریکائیان عرب تبار نیز اعلام کرده اند که این بار از رأی دادن به بایدن خودداری خواهند کرد، با اینکه آگاهند که جمهوری خواهان آرمان اسرائیل را با اشتیاقی بیشتر از دموکرات ها پذیرفته اند.

به چند دلیل می توان توضیح داد چرا بایدن چنین مخاطره ی سنگینی را پذیرفته است. ابتدا، عشق او به اسرائیل و روایت صهیونیستی نیازی به اثبات ندارد. در زمان کارزار انتخاباتی در سال ۲۰۲۰، هنگامی که رقیبان چپ گرای او، ساندرز و خانم الیزابت وارن از رفتن به گردهم ایی آپیک خودداری کرده و خواستار مشروط کردن کمک به اسرائیل شدند - موضعی که در آن زمان، اکثریتی از یهودیان امریکا حمایت می کردند - بایدن به آنان حمله کرده و آن کار را «کاملاً مفتضحانه» نامید. او به عنوان معاون رئیس جمهور در هنگام ریاست اوباما، در برابر جمعیتی یهودی به خود می بالید که: «من بیشتر از برخی از شما از آپیک پول دریافت کرده ام».

رئیس جمهور امریکا معتقد است که اسرائیل و ایالات متحده چنان به هم جوش خورده اند که نباید حتی نور از میان آن رد شود. او چندین بار، در سیاست خارجی اوباما دخالت کرد تا اصطکاکی را ملایم تر کند که اکراه اسرائیلی ها نسبت به تلاش های صلح با فلسطینیان ایجاد کرده بود (۷). او تصور می کند که از این طریق، می تواند شور تجاوزکارانه نتانیاهاو را که عبارتند از طرح الحاق کرانه باختری و انگیزه ی حمله به حزب الله در لبنان، کاهش دهد.

او همچنین باید قدرت انکارناپذیری را که سازمان های یهودی محافظه کار آمریکائی اعمال می کنند، در نظر گیرد. این سازمان ها هر نماینده ای را که از خواسته های ارتدکسی هوادار اسرائیل دور می شود، تنبیه می کنند. در سال ۲۰۰۹، هنگامی که اوباما در آغاز دوره ریاست جمهوری اش بسیار محبوب هم بود، با تمایل به

از سرگیری مذاکرات صلح ، از اسرائیل خواست که گسترش شهرک سازی های کرانه باختری را متوقف کند، آپیک با نامه ای به مقابله پرداخت که ۳۲۹ عضو مجلس نمایندگان [از مجموع ۴۳۵ نماینده] آن را امضا کرده بودند و از رئیس جمهور می خواستند که پیشنهادش را «به طور خصوصی» با اسرائیلی ها مطرح کند... او با ما اعتراف می کند که بلافاصله فهمید که کوچکترین کدورتی با اسرائیل «با هزینه سنگین سیاسی در کشور خودش همراه خواهد بود که قابل مقایسه با هزینه چنین رفتاری با بریتانیا، آلمان یا فرانسه، ژاپن یا کانادا یا هر کشور دیگر در میان متحدان نزدیکش» نبوده است.

امروزه، سازمان های هوادار اسرائیل در گسیختگی کامل با ۷۰٪ یهودیان آمریکائی که تمایل به حزب دموکرات دارند، میلیون ها دلار از یاری کنندگان محافظه کار جمع آوری می کنند تا از نامزدهایی پشتیبانی کنند که در انتخابات مقدماتی حزب جمهوری خواه ردپای ترامپ را دنبال می کنند و نامزدهای ترقی خواهی را که در زمان انتخابات مقدماتی حزب دموکرات، نسبت به آرمان اسرائیل به حد کافی وفادار نیستند شکست دهند. بدین گونه، کمیته فعالیت انتخاباتی آپیک موسوم به United Democracy project در سال ۲۰۲۲ نزدیک به ۳۶ میلیون دلار خرج کرد تا موجب شکست چهار نماینده مشهور از شاخه چپ حزب دموکرات گردد که نسبت به قضیه فلسطین حساس بودند : رشیده طالب، الحان ءُمَر، الکساندریا کاسیو-کورتِژ و آیانا پرسلی. امسال نیز همین تشبثات تکرار شد ولی بی نتیجه بود. همچنین، قصد دارند که به میزان صد میلیون دلار کمک مالی جمع آوری کنند تا دموکرات ها از پشتیبانی بی دریغ شان از اسرائیل و لیکود، حزب نتانیاهو منحرف نشوند. در نبود کاندیدای قابل قبول، آپیک خودش کسی را استخدام می کند. دو ساکن حوزه انتخاباتی دیترویت هدیه ای بیست میلیون دلاری گرفتند تا در مقابل خانم طالب، تنها نماینده فلسطینی-آمریکائی کنگره، که همکاران شان او را به دلیل دفاع از حقوق فلسطینیان از کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان اخراج کرده بودند، نامزد انتخابات شوند (۸).

از سوی دیگر، بحث درباره ی روابط اسرائیل-آمریکا از آنچه افزایش نگران کننده ی یهودستیزی به نظر می رسد و نیز از اراده ی برخی گروه های یهودی، به رهبری لیگ ضد افترا ADL که می خواهد ضدصهیونیسم را نیز معادل یهود ستیزی بداند، حتی هنگامی که یهودیان خود را ضد صهیونیست بدانند ، تفکیک ناپذیر است. زیرا

منشاء همه خشونت های یهودستیزانه که در آمریکا ثبت شده اند، راست افراطی است. داده های لیگ ضدافترای حاکی از آن است که هر قتلی که به خاطر نفرت از یهودیان در سال ۲۰۲۲ رخ داده است، از جانب راست افراطی بوده است (۹). کسانی که در سال ۲۰۱۷ در شهر شارلوت-ویل فریاد می زدند «یهودیان جای ما را نخواهند گرفت»، نئونازی ها بودند و قاتل کشتار کنیسه «درخت زندگی» در پیتسبورگ واقع در پنسیلوانیا (۱۱ کشته) یک برتری طلب سفید پوست بود. روزی که آدم کش پیتسبورگ در دادگاه محاکمه می شد، یک افراطی راست گرا به اتهام برنامه ریزی جهت حمله به یک کنیسه در میشیگان دستگیر شد. اما، چپ برای مبارزه با ناسیونالیسم در گرماگرم رونق، اختلاف نظر دارد - نه چندان در مورد نفس پشتیبانی از فلسطینی ها که اصلی پذیرفته شده است، بلکه بر روی شیوه ی تأیید آن.

حمله مرگبار حماس، این اختلاف نظرها را وخیم تر کرده و موجب شده که هر گونه موضعگیری در مخالفت با اسرائیل پرهزینه گردد. در هالیوود، هنرپیشه های هوادار فلسطین کارگزاران شان را از دست دادند و کارگزاران طرفدار فلسطین مشتری های شان را. در نیویورک، جی پینسکی، وارث میلیاردر یک شرکت حمل و نقل، مالک مجله هنری «آرت فوروم» سردبیر مجله را به این دلیل که نامه ای سرگشاده «در همبستگی با خلق فلسطین» منتشر کرده بود، بیکار کرد. باز در نیویورک، هیئت مسئول بخش ادبیات در مرکز فرهنگی 92nd Street Y - نهادی که خود را صهیونیستی می نامد - برای اعتراض به فشارهای داخلی جهت لغو کنفرانس رُمان نویس ویتنامی، ویت تان نگوین که گنااهش امضای متنی در London Review of Books بود که اسرائیل را متهم به «کشتن عامدانه ی غیرنظامیان» کرده و به آتش بس فوری فراخوان داده بود، همه با هم استعفا دادند (۱۰).

دانشگاه ها، هدف سا نسور

با این همه، نبرد های شدیدتر در رابطه با اسرائیل - چه پیش از ۷ اکتبر و چه بعد از آن - در مشهورترین دانشگاه های آمریکا تمرکز یافته است. ناتان شارانسکی، معترض دوران شوروی که به چهره ی سیاسی راست گرای تند اسرائیلی تبدیل شده، بدون کوچکترین اعتراض در رسانه های آمریکائی اعلام کرد: «این جنگ، جبهه دیگری دارد که نه در تونل های غزه یا تپه های جلیل، بلکه در هاروارد، یریل، پرن و کلمبیا ...» قرار دارند. حقیقت دارد که خود روزنامه

نگارانِ رسانه های غالب نسبت به این نهادهای پراج که اغلب در آن جا نیز تحصیل کرده اند و جماعتِ یهودی نیز در آن دانشگاه‌ها آشکارا بسیار زیادند، توجه ویژه ای دارند.

در مرکز جدل، این واقعیت قرار دارد که در اوضاع کنونی، دانشگاه های آمریکائی - اغلب تحت تأثیر کتاب ادوارد سعید، اوریانتالیسم [شرق شناسی] - تاریخ اسرائیل را با مانویتی کمتر از آن چه از گذشته به آنان رسیده است، تدریس می کنند با پذیرش این مخاطره که احساسات برخی از دانشجویان و بیشتر از خود آنان، پدران و مادران شان را جریحه دار کنند. به همین دلیل، فضای دانشگاه نخبگان به دقت زیر مراقبت بخشی از یهودیان قرار دارد که از تغییر برداشت نسبت به اسرائیل در محیط های دانشگاهی و محفل های چپگرایان نگران هستند. تقریباً همه جوانان یهودی طبقه متوسط بالا به تحصیل می پردازند، اما شماری از آنان واقعیت های اسرائیل را از درون یک حباب ایدئولوژیکی آموخته اند. آن گاه که پای شان به دانشگاه می رسد، جهانی موازی را کشف می کنند که در آن اسرائیل را به منزله ستمگر و فلسطینیان را به مثابه قربانی می نگرند. در نتیجه، ناهنجاری شناختی پدید می آید که ممکن است موجب هراس شود. پدر و مادران شان که مشاهده می کنند صدها هزار دلاری که برای هزینه دانشگاه پرداخته اند به چنین نتیجه ای می رسد، بازهم بیشتر مضطرب می شوند؛ فرزندی که با استدلال های انتقادی، مسلماً درست، ولی به طور شخصی (و به طور غم انگیزی) توهین آمیز به خانه برمی گردد. ضربه در حد نقشی است که حمایت از اسرائیل در تعریف هویت چندصدساله یهودیان آمریکا ایفا کرده است.

در همان زمان، سازمان های یهودی محافظه کار در تلاشند تا این اصل را تحمیل کنند که بنابر اصطلاح جوناتان گرین بلات، مدیر «لیگ ضد افترا» «ضد صهیونیسم، یهودستیزی است، همین و بس!». به عقیده ی وی، همچنین اصطلاح «فلسطین آزاد» مترادف با «یهودستیزی» است. هدف از این تهاجم به ویژه دانشگاه ها را هدف گرفته که صدای هواداری از فلسطین هم در میان استادان و هم دانشجویان به گوش می رسد. تلاش های لیگ یادشده ADL، و سازمان های راست گرای دیگر در جلوگیری از آزادی بیان در فضای دانشگاهی، نزد رسانه ها پژواکی می یابد که در نخستین ردیف آن تلویزیون «فاکس نیوز»، «نیویورک پُست» متعلق به گروه ماردوک قرار دارد و نیز تلویزیون های خبری که گرایش کمتری به راست دارند. از سوی دیگر، این گروه

ها تأمین کنندگان مالی خصوصی را تشویق می کنند تا مؤسسه هایی را که نسبت به اسرائیل گستاخ ارزیابی می کنند، با تهدید به قطع کمک مالی، زیر فشار گذارند.

مارک رووان، میلیاردر و مالک بنیاد سرمایه گذاری «Apollo Global Management» همچنین رئیس سازمان «United Jewish Appeal» (صدای متحده یهودی) که از تأمین کنندگان مالی «لیگ ضدافترا» است، و در «شورای مشورتی وارثون»، دانشکده بازرگانی وابسته به دانشگاه پنسیلوانیا نیز حضور دارد، حتی پیش از ۷ اکتبر کارزاری به راه انداختن تا الیزابت مگیل را از ریاست دانشگاه برکنار کند.

آقای رووان راضی نبود که دانشگاه پنسیلوانیا اجازه داده که در صحن دانشگاه فستیوالی ادبی با عنوان «فلسطینی می نویسد» به یاد سلمی الخضراء الجیوسی شاعره فقید فلسطینی برگزار گردد. این رویداد روز ۲۲ سپتامبر گذشته برگزار شد. همان گونه که مجله The American Prospect نقل کرده، رووان سازمان دهندگان برنامه را متهم کرد که «از پاک سازی قومی تجلیل کرده»، از دست یازیدن به خشونت دفاع کرده و «به نفرت علیه یهودیان فراخوان» داده است، بدون این که سندی برای تأیید این اتهام ها ارائه دهد. یک دلیل روشن بر رد ادعای وی: زیرا این یک فستیوال ادبی بود و نه نشست سیاسی، و نه به هیچ وجه یک شورش آنتی سمیت [یهود ستیز]. با این وجود، خانم مگیل اطلاعیه ای منتشر کرد و در آن «با همه نیرو و بدون ابهام» آنتی سمیتیسم [یهود ستیزی] را محکوم کرد و در ضمن به تعهد دانشگاهش برای «تبادل آزاد ایده ها»، گفتگو با دانشجویان یهودی و حفظ امنیت سازمان های آنان تأکید کرده و قول داد که در آینده باز هم بهتر عمل کند.

با این وجود، فشارها هم از سوی سیاستمداران و هم دانشجویان پیشین و یاری رسانان مالی ادامه یافت. پس از ۷ اکتبر به تدریج بر فشارها افزوده شد. خانم مگیل یکی از سه رئیس دانشگاه در کنار خانم کلودین گِی (هاروارد) و خانم سالی کورن بلوث (انستیتوی تکنولوژی ماساچوست MIT) بود که به پرسش های کنگره که به آن ها اتهام تسامح درباره گفتمان یهودستیزانه وارد می کردند، پاسخ داد. آن ها از خود دفاع کردند، البته با ناشیگری و با دادن پاسخ های صرفاً حقوقی به پرسش هایی که آگاهانه طوری تنظیم شده بودند تا خشم طرفداران اسرائیل را تیزتر کند. خانم مگیل در دهم دسامبر استعفا داد، و این کار، مجلس نمایندگان دارای اکثریت

جمهوری خواه را ترغیب کرد تا با صدور قطع نامه ای، خواهان استعفای دو رئیس دانشگاه دیگر شود. جهان دانشگاهی که از این ضربه ها تکان خورده بود، نمی دانست که در برابر قدرت نمائی نمایندگان مجلس و تأمین کنندگان مالی چه تصمیمی بگیرد. کمیته اجرائی پِن از انجمن آمریکائی استادان دانشگاه اعتراض کرد: «میلیاردرهای انتخاب نشده [از سوی مردم] و فاقد صلاحیت در این زمینه در صدد کنترل تصمیم های دانشگاهی هستند، امری که باید به طور انحصاری در صلاحیت دانشگاه بماند تا پژوهش و آموزش حقانیت و استقلال خود را در قبال منافع خصوصی و طرفدارانه حفظ کند».

همه دانشگاه های بلند مرتبه سرگذشت مشابهی دارند. در هاروارد، میلیاردری به نام بیل اکمن فهرستی از «افرادی که نباید استخدام شوند» تهیه کرده و در آن عضوهای سی و چهار سازمان دانشجویی قرار دارد که نامه ای را امضا کرده و اسرائیل را متهم کرده اند که «کاملاً مسئول خشونت هایی است که امروز بیداد می کند (۱۱)». سپس کامیونی در خیابان های کمبریج به راه افتاد که یک گروه راست افراطی فرستاده بود و تابلویی دیجیتالی نام و تصویر دانشجویانی را نشان می داد که ادعا می شد «یهودستیزان اصلی هاروارد هستند». یک گروه دیگر هوادار اسرائیل نام کنشگران هوادار فلسطین را در شبکه های اجتماعی با پیام زیر پخش می کرد: «وظیفه شماست اطمینان حاصل کنید که رادیکال های امروزی کارمندان فردا نخواهند شد».

از آن پس، اکمن کارزار دیگری به راه انداخته تا خانم گی رئیس هاروارد، نخستین زن سیاه پوست را که تاکنون به ریاست دانشگاهی از Ivy League** برگزیده شده است، مجبور به استعفا کند. این بار، به او ایراد نمی گرفتند که از محکوم کردن حماس یا آنتی سمیتسم خودداری کرده است، بلکه اکمن و همکارانش معتقدند که این دو را به صورتی نامتناسب محکوم کرده است. او نیز، به نوبه خود، مجبور شد ۲ ژانویه از ریاست دانشگاه استعفا دهد با این بهانه که مقصر به سرقت ادبی بوده است.

وانگهی، با وجود اینکه اسرائیل و فلسطین در مرکز مبارزه شدید در بسیاری از دانشگاه های آمریکاست، تقریباً هیچ کس در جامعه دانشگاهی نظریه اوجگیری یهودستیزی نزد دانشجویان را تأیید نمی کند. در سال ۲۰۱۷، چهار پژوهشگر دانشگاه براندیز درباره این موضوع به بررسی در چهار دانشگاه مشهور پرداختند و سرانجام به

این نتیجه رسیدند: «به ندرت، دانشجویان یهودی در معرض یهودستیزی در محل تحصیل شان هستند. (...) آن ها تصور نمی کنند که فضای دانشگاه شان مخالف با یهودیان است. (...) اکثریتی از آنان این ایده را که محیط دانشگاه، دشمن اسرائیل است، رد می کنند (۱۲)». پژوهشگرانی که درباره مطالعات یهودی در دانشگاه استنفورد کار می کنند، پس از یک بررسی مشابه در مورد زندگی دانشجویی در پنج دانشگاه کالیفرنیا به نتیجه مشابهی رسیدند. دانشجویان یهودی مخاطب آن ها گواهی می دهند که «سطح ضعیفی از آنتی سمیتیسم» وجود دارد و خود را «به عنوان یک یهودی» در دانشگاه شان آسوده حس می کردند (۱۳).

انکارناپذیر است که حادثه های اسف باری از هر دو طرف رخ داده است. دانشجویان هم مسلمان و هم یهودی مورد تعرض قرار گرفته اند. اما، پاره ای از دانشگاه ها، از جمله هاروارد، پنسیلوانیا، استنفورد و نیویورک مفید تشخیص دادند که جهت واکنش به این تنش ها، با ایجاد کمیسیون هایی برای پژوهش درباره آنتی سمیتیسم، رضایت تأمین کنندگان اعتبار مالی دانشگاه شان را کسب کنند و در صورت مقتضی از پژوهشگران دانشگاه خود نیز استفاده نکنند (۱۴). پخش فیلم مستند «اسرائیلیسم» که برداشتی انتقادی از صهیونیسم بود و دو فیلم ساز یهودی تهیه کرده بودند، در بسیاری از دانشگاه ها، اغلب در آخرین لحظه و در حالی که تماشاگران در سالن نشسته بودند لغو شد. رویداد وخیم تر این است که در اواخر نوامبر، سه دانشجوی فلسطینی که به خاطر کفیه شان قابل شناسائی بودند در ایالت ورمونت هدف تیراندازی قرار گرفتند (۱۵).

مک کارتیسم جدید

در چنین وضعیتی، کنشگری تهاجمی گروه «دانشجویان برای عدالت در فلسطین» (SJP)، برخی مدیران دانشگاه ها را به چالشی دیگر فرامی خواند. این کنشگران از حمله های شخصی و کارهای غلوآمیز بری نیستند. در راهنمای کتبی، که این گروه در اختیار کنشگراناش قرار می دهد، از جمله در جمله ای حمله ۷ اکتبر را مترادف با «پیروزی تاریخی» قلمداد کرده و یک سلسه فعالیت برای «امروزی کردن انقلاب» پیشنهاد می کند. برخی از شعبه های SJP تا آن جا پیش رفته اند که تصویرهای چتربازان پاراگلایدر را به منظور استناد به شرکت جنگجویان هوایی حماس در ۷ اکتبر برای کشتار غیرنظامیان اسرائیلی حاضر در یک فستیوال موسیقی در نزدیکی

مرز غزه پخش کردند. در نتیجه، این گروه را در دانشگاه های جورج واشینگتن و کلمبیا معلق کردند. (درکلمبیا همچنین برای اخراج گروه «صدای یهودی برای صلح» از محل دفتری که در اختیار آنان بود، تصمیم گرفتند). در فلوریدا، فرماندار اولترامحافظه کار، رونالد دسانتیس به دانشگاه ها دستور داده شعبه SJP را «غیرفعال» کنند، با این توجیه که این گروه به گروه های «تروریستی» «پشتیبانی مالی» می کند - ادعایی مسخره و با وجود این، گرینبلات آن را تأیید کرده است (۱۶).

کنگره زیاده خواهی می کند و کاخ سفید برای جلب رضایت آن، بی میلی نشان نمی دهد، برای مثال اعلام می کند که وزارت خانه های آموزش، دادگستری و کشور را بسیج خواهد کرد تا در فضای دانشگاهی، در مقابل آنچه «مجموعه ی فوق العاده نگران کننده از احساس و کردار زشت و زننده می خواند»، از یهودیان محافظت کند. (۱۷)

چنین محیط سیاسی ای به مک کارتیسم شباهت دارد. در ایالات متحده نظیر خاورمیانه، تنها قدرت سیاسی که به فلسطینی ها یا مدافعان حقوق آن ها داده شده، یادآوری وجود آنان است؛ سکوت را بشکنند و تلاش هایی را که هدفش جلوگیری از رسیدن خبر ستمگری اسرائیل به گوش جهانیان است، خنثی کنند. و این درست همان هدفی است که حماس دنبال می کرد، آن گاه که نیروهایش بیش از هشتصد غیرنظامی اسرائیلی را کشتار و چند صد نفر را ربودند. به طور دردناکی، برای همه کسانی که در این اوضاع دخیل بودند، و در وهله نخست، خود رهبران فلسطینی ها، حمله مرگبار ۷ اکتبر چشم انداز روزی را که آنان بتوانند بر سرنوشت شان حاکم باشند را، باز هم بیشتر، در پرده ابهام قرار داد

توضیح مترجم:

* آنتی سمیتیزم، Antisémitisme, Anti-semitism دشمنی با یهودیان یا رفتار نژادپرستانه با یهودیان، در ادبیات کنونی «یهودستیزی» ترجمه می شود. واژه sémite یعنی سامی، به مردم سامی گفته می شود که به یکی از زبان های سامی (عربی یا آمهری [از زبان های اتیوپیایی]) حرف می زنند. آنتی سمیتیزم را نباید با Antijudaïsme [ضدیت با یهودیت] و Judéophobie [یهودهراسی] اشتباه گرفت. برخی از مورخان تاریخ یهودیت، واژه دوم را مترادف

با یهودستیزی به کار می‌برند. برخی نیز به دلیل ریشه و مفهوم وسیع "آنتی سمیتیسم" آن را به جای یهودستیزی به کار نمی‌برند.

** گروه Ivy League ، گروهی مرکب از هشت دانشگاه شمال شرقی آمریکا (دارتماوث، هاروارد، براون، یریل، کلمبیا، پرینستون و پن) است. Ivy یعنی پاپیتال یا پیچک معمولی که بر دیوارهای این دانشگاه‌ها می‌روید و نشانه‌ای از قدمت آن‌هاست.

Les Juif américain, Israël et la politique des Etats-Unis, par
ERIC ALTERMANN

.Le monde Diplomatique, Février 2024

زیرنویس‌ها :

1 - به دو مقاله از ابراهیم وردا، لوموند دیپلماتیک فوریه ۲۰۱۹ و سپتامبر ۲۰۰۲ به ترتیب، با عنوان‌های «اسرائیل، یهودیان آمریکا را از خود بیگانه می‌کند» و «پیش از بازگشت مسیح، صلح ممکن نیست» مراجعه کنید.

<https://ir.mondediplo.com/2019/02/article3105.html>

2 - به مقاله «بازگشت به دوران یک "وزیر امور خارجه" برای جنگ‌های کثیف» نوشته اریک آلترمن مراجعه کنید:

<https://ir.mondediplo.com/2019/03/article3125.html>

Ales Seitz-Wald, « Hundres of Jewish organization staffers – 3 call for white House to back Gaza cease-fire », NBNC News, december 7th 2023, www.nbcnews.com

Patricia Zengerle, « US Democrats urge Biden to push – 4 Israel over Gaza humanitarian assistance », Reuters, November 20, 2023

Sanders calls for conditioning aid to Israel amidst the « – 5 growing crisis in Gaza and the West Bank

سایت شخصی برنی ساندرز، 18 نوامبر 2023. www.sanders.senate.gov

Ron Kampeas, « Netanyahu changed the way Americaansview – 6

Israel – but not always in the way he wanted », Jewish Telegraph Agency. June 2 2021. www.jta.org

Peter Beinart, « Joe Biden's alarming record on Israel », – 7 Jewish Currents, January 2^e, 2020, <https://jewishcurrents.org>

Sara Powers, A second Michigan senate candidate says he – 8 was offered \$20M to run against Rashida Tlaib », CBS News, November 28, 2023

– 9

Written testimony of Amy Spitalnick on May 16, 2023 », » Human Rights First, 16 mai 2023, <https://humanrightsfirst.org>

Cf. Alexander Zevin, « Gaza and New York », New Left – 10 Review, n° 144, novembre-décembre 2023

J. Sellers Hill et Nia L. Orakwue, « Harvard student – 11 groups face intense backlash for statement calling Israel 'Entirely responsible' for Hamas attack », The Harvard /Crimson, 10 octobre 2023, www.thecrimson.com

Graham Wright, Michelle Shain, Shahar Hecht et Leonard – 12 Saxe, « The limits of hostility: Students report on antisemitism and anti-Israel sentiment at four US universities .», Brandeis University, décembre 2017

New study by professor Kelman finds lower levels of » – 13 anti-semitism at US universities », Stanford Global Studies, 15 septembre 2017

Peter Beinart, « Harvard Is Ignoring Its Own – 14 .Antisemitism Experts », Jewish Currents, 11 décembre 2023

Nadia Abu El-Haj, « The Eye of the Beholder », The New – 15 York Review, 24 décembre 2023, www.nybooks.com

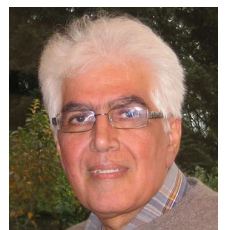
Alex Kane, « The Push to "Deactivate" Students for – 16 Justice in Palestine », JewishCurrents, 21 novembre 2023,

Emma Green, « How a Student Group Is Politicizing a – 17
Generation on Palestine », The New Yorker, 15 décembre 2023,
www.newyorker.com

بهاره هدایت، راهگشای سیاسی

فاضل غیبی

«تنها هر آنکه بپاخیزد، سنگینی زنجیرها را حس می کند!» از این منظر، رستاخیز زن زندگی آزادی با کوشش برای بپاخاستن به ایران‌دوستان نشان داد، که چگونه دو زنجیر گران از چپ و راست زمین‌گیرش کرده بودند. چنانکه هنگامی که همراهان رستاخیز مهسا، همبستگی شکوهمند ایرانیان را در سراسر دنیا فریاد می‌زدند، دو گروه از گردهمایی‌ها جدا شدند و چهره‌های آشنای آنان تخم تفرقه و شکست پراکندند. رستاخیز مهسا هنوز شاهد پیروزی را در آغوش نگرفته، اما امروزه در نیم‌راه، دستاوردهای بزرگی یافته که پیدایش شخصیت‌هایی ایران‌دوست با اندیشه‌ای ژرف و برنده از شمار آنها



است؛ نخبگانی که پس از یک سده راه برون رفت ایران از مفاکی که تا بحال انرژی سازندۀ جامعه را هدر می‌داد، روشن کرده‌اند.

جای شگفتی نیست که یکی از این اندیشمندان، زنی در زندان ایران باشد. او بهاره هدایت است که چند روز پیش در نامه‌ای به نام: «ما لیبرال‌ها کجای میدان براندازی ایستاده‌ایم؟»، انگشت بر علت زمین‌گیر شدن ایران در سدّ گذشته، نهاده است.

وی در این نامه با توجه به خیزش مهسا یکبار برای همیشه بر توهّم «اتحاد» خط بطلان کشید و جمع بست که:

«سامان‌یابی یک کل یکپارچه، شدنی نیست. و چه بسا که اگر شدنی هم می‌بود، چندان مطلوب نبود.»

و واقعاً با وجود چپ‌های فسیل شده در یکسو و «راست‌اقتدارگرا» در سوی دیگر، چنین یکپارچگی چه ارزشی دارد؟ همراهان رستاخیز مهسا امیدوار بودند، که بتوانند هم‌ایرانیان را در زیر پرچم ایران‌دوستی گردآورند، اما چنانکه در ماه‌های گذشته دیدیم، دغدغۀ این دو گروه نه ایران، بلکه قدرت‌یابی به هدف تحقق تصورات ارتجاعی خویش است؛ تصوراتی که نه با «پذیرش کار و سازدمکراسی» نسبتی دارد و نه راهی به سوی رفاه و پیشرفت واقعی ایران می‌جوید. سلطنت‌طلبان جز در پی انتقام از ایرانیان به «جرم» سرنگونی رژیم گذشته نیستند و چپ‌ها جز انقلاب آخرالزمانی که همچون ظهور امام غایب، به ضربتی «عدالت اجتماعی» را در کنار «عدل علی» خواهد نشانند، آرزویی ندارند.

البته سخت‌جانی دو نیروی «چپ‌روسی» و «سلطنت‌طلب» ناشی از آن است که هر دو هنوز پای در بند عقبماندگی فکری دارند که ملایان برای حفظ نفوذ خود بر بخش بزرگ جامعه حاکم کرده‌اند و اگر در سدّ گذشته اندیشۀ نوجویی و پیشرفت در میان ایرانیان تبلور شایسته نیافت، پیامد مستقیم جدالی بود که پیش از انقلاب 57 میان دربار از یکسو و ملایان و چپ‌ها از سوی دیگر، انرژی سازندۀ چند نسل را به هدر داد، تا تازه زمینۀ انقلاب اسلامی فراهم شود!

بهاره هدایت در نامۀ خود افسانۀ دزدیده شدن انقلاب 57 را برملا می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه چپ‌ها و اسلام‌یون دست در دست هم آن را به پیروزی رساندند، زیرا از دهه‌ها پیش از آن، با «جعل وضعیت انقلابی، عامدانه زندگی معمولی را ناممکن کرده بودند.» و هنوز هم دست در دست هم از «سرشت ضدتمدنی» آن پاسداری می‌کنند:

«ما وقتی از «آزادی» حرف می‌زنیم، داریم از یک بر ساخت تمدنی حرف می‌زنیم که درون جهان معرفتی غرب پدیدار شده است.»

در تأیید سخن بهاره هدایت می‌توان هم‌دیگر مفاهیمی را برشمرد که چپ‌ها یک سده خود را در پس آن پنهان کرده‌اند. از جمله مدعی «حقوق بشر»‌اند، درحالی‌که از این سخن نمی‌گویند، که حقوق بشر تنها در جامعه‌ای دمکراتیک معنی می‌یابد که در آن حقوق شهروندی از سوی دستگاه دادگستری مستقل تضمین و پاسداری شود.

در سو دیگر نیز با ریاکاری سلطنت‌طلبان روبرویم، که خودکامگی را در پس پیشرفت‌طلبی و دیکتاتوری را در پس مشروطه‌خواهی و بالاخره سلطنت اسلامی را در پس پادشاهی ایرانی پنهان می‌کنند.

در درازنای یک سده از انقلاب مشروطه تا به امروز، نظام سیاسی در ایران در سراشیب سقوط، از بدویت شیخ‌نشینی هم عقب‌تر رفته است. عامل اصلی این پسرفت را بهاره هدایت نشان داده است:

«نیروهای حامل گفتمان ترکیبی 57 هنوز در میدان حاضر و مؤثرند.»

ما ملت ایران، در انتظار تحولی هرچند ناچیز در «گفتمان ترکیبی» چپ اسلامی، یک سده است که فرصت‌های طلایی برای ورود به جادِ پیشرفت جهانی را یکی پس از دیگری از دست داده ایم. اگر تجربی تاریخی می‌تواند معنایی داشته باشد، باید از رستاخیز زن زندگی آزادی بیاموزیم که دگم‌های «چپ درمانده» و «راست اقتدارگرا» از جنس اعتقادات مذهبی است و همانقدر که از واقعیت به دور است قابل تغییر و تحول نیز نیست. بنابراین فقط یک راه به جا می‌ماند که طیف «میان» ملی بتواند با بازیافت همبستگی طبیعی خود، لیبرالیسم واقعی را بر جای باورهای خسران‌آور بنشانند.

ما ملت ایران به ستوه آمده ایم از اینکه در دنیای اشباحی زندگی کنیم که توهمات چپ و راست بر جامعه تحمیل کرده‌اند و شاهد باشیم، که این دو در سد گذشته، چگونه «ایران را خرج نزاع با غرب کرده‌اند»

ما نه انقلاب شکوهمند پرولتری می‌خواهیم و نه منویات ملوکانه، نه در پی مالیدن پوزِ دیگران بر خاکیم و نه از توطئه‌های خارجی بیمناک. می‌خواهیم مانند هر کشور و ملت عادی دیگری در کنار دیگر مردم دنیا آزادانه به صلح و دوستی زندگی کنیم.

جای شادمانی است که بهارِ هدایت در نامِ خود به بدبینی راه نمیدهد و بر موضع روشن میلیون‌ها ایرانی در میانِ جامعه در راستای «هواداری از ایدِ لیبرال» تکیه می‌کند و بدرستی خواستار همبستگی همِ ایران‌دوستان آزادیخواه و رهایی از ایدئولوژی‌های سخیفانه است:

«وقت آن است که ما لیبرال‌ها روی پای خودمان بایستیم، و هرچه رساتر از تبارمان، از ایران‌مان، و از آزادی‌ای که درون ایدِ لیبرال صورت می‌بندد، دفاع کنیم.»

اگر همِ جوانب مطرح شده در نامِ بهاره هدایت را دریافته باشم، تبلور سیاست لیبرال در میانِ جامعه بر چهار پایه استوار است:

1) تشکیل مجلس ملی بعنوان قدرتمندترین نهاد حکومتی

2) پایبندی اخلاقی به حفظ و نه حذف «دیگری»

3) روابط همکاری و دوستی با همِ کشورها

4) حفظ هویت فرهنگی و تمامیت ارضی

نامِ بهاره هدایت فراتر از راهگشایی سیاسی، در لابلای سطور خود نویدی می‌دهد و آن زایش گروه رهبرانی است که «کاوِ ایران» خواهند بود. در واقع نیز، رهبران آینده را باید در میان زنان در بند، از هدایت و ستوده تا محمدی و رشنو، جستجو کرد و نه در شوهای تلویزیونی خارج از کشور.

*گفتاوردها از نامِ بهاره هدایت از زندان اوین، 30 دی 1402 ش.

[/https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369](https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369)

چگونگی پشتیبانی جنبش چپ از مبارزات مردم ایران



فرامرز دادور

چگونگی دفاع از مبارزات مردم در ایران و در صورت امکان در سراسر دنیا اهمیت دارد و در عین حال مهم است که مسیر ما برای پشتیبانی درست انتخاب گردد. مجموعه فعالان سیاسی/اجتماعی با اندیشه های متنوع دمکراتیک و چپ در صورت اعتقاد به دمکراسی و عدالت اقتصادی-اجتماعی مهم است که بر روی بستر منافع مشترک توده ها به حرکت های جمعی بپردازند. اینکه آیا درک ما از سوسیالیسم چیست عمدتاً به این بستگی دارد که به آزادیهای دمکراتیک و رفع ستم و استثمار از سوی قدرتهای داخلی و خارجی اعتقاد باشد. اینکه گرایشی عمدتاً افشاگری از سیاستهای نولیبرالی و نه لزوماً توجه به گذار انقلابی را عمده میدانند و نظر دیگری تعریف مارکس از سوسیالیسم را بمثابه "آزادی انسان" دانسته سرمایه داری دولتی تحت حمایت دولتی اقتدار گرا را "کمونیسم مبتذل" معرفی نموده، تمامی تلاش های مبارزان سوسیالیست در شوروی، چین و کشورهای توسعه یافته دیگر را بدون دیدن دستاوردهای مقطعی آنها رد میکند، به گفتمانهای زیادی احتیاج دارد.

در اینجا نظر بر این است که گرچه نظرات مارکس سرچشمه ای برای رشد و تحکیم ایده های سوسیالیستی بوده است اما آنها آیه های

نهائی آسمانی نیستند. برای نمونه در مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس توصیه میکنند که بعد از پیروزی انقلاب برهبری طبقه کارگر از جمله قدمهای اولیه "تمرکز ابزار تولید در دست دولت پرولتری" باشد که دارای اقتدار سیاسی بوده سیاستهایی مانند حذف مالکیت خصوصی، استقرار مالیات متری، تمرکز فعالیتهای مالی، اعتبارات و بانکی در دست دولت، تمرکز مطبوعات و وسایل حمل و نقل در دست دولت، گسترده‌ی مالکیت دولت بر کارخانه‌ها و ابزار تولید، آموزش مجانی را برقرار نماید. در اینجا به ضرورت وجود نقش یک دولت مقتدر اشاره میشود. مارکس در اثر خود "نقدی بر برنامه گوتا" مینویسد که "بین جامعه سرمایه داری و کمونسم مرحله تغییرات انقلابی است... یک انتقال سیاسی که دولت چیزی بغیر از دیکتاتوری پرولتاریا... نیست". بنظر لزوم دیکتاتوری سیاسی و اجتماعی از سوی دولت دیده میشود. مارکس در نوشته اش "بعد از انقلاب" اضافه میکند که "طی مبارزه برای نابودی جامعه قدیمی، جنبش پرولتاریا هنوز بر مبنای جامعه کهن شکل سیاسی میابد". مارکس در "جنگ طبقاتی در فرانسه" یکی از اشتباهات کمون پاریس را عدم تصرف "بانک فرانسه" میدانست.

دوستان، روشن است که در مقطع کنونی شرایط اجتماعی بسیار تغییر یافته است و مرحله انقلاب و دوران انتقال به سوسیالیسم احتمالا اشکال متفاوت خواهند داشت و به اعمال سیاستهای دیکتاتور منشا نه دولت انقلابی نیاز نخواهد بود. گره اصلی در اینجا اعتقاد به وجود آزادیهای دمکراتیک و دمکراسی سیاسی میباشد. در آنصورت امید است که گذار به سوسیالیسم بر مبنای شناخت و تصمیم اکثریت توده های مردم، عمدتا مسالمت آمیز انجام گیرد. در واقع، مهم است که از تعصبات فکری بکاهیم و به روند تکامل در پروسه تبادلات اندیشه ها روی بیاوریم

در رابطه با یکسری انتقادات، طرح چند نکته کمک میکند. با اینکه ضروری نیست که با توجه به گذشت تقریبا 2 قرن از زمان مارکس، همه نظرگاه های وی را استاندارد و کامل برای انتقال به سوسیالیسم بدانیم، اما میتوان گفت که در کل تحلیلهای وی از مناسبات استثمارگری سرمایه داری و ضرورت پیشرفت بسوی مناسبات انسانی تر و عاری از ستمهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در میان جنبشهای مترقی مردمی از پذیرش همگانی برخوردار است. در عین حال مهم است در نظر بگیریم که وجود بسیاری از تحولات مادی و ذهنی و توسعه تکنولوژیک گزینه های امروزی تر و احتمالا دمکراتیک تر در

مقابل ما گذاشته است.

در مانیفست، مارکس مطرح میکند که کمونیستها از سایر احزاب طبقه کارگر متفاوت هستند، بدینصورت که آنها پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش از احزاب کارگری بوده دارای درک روشن از مسیر مبارزه (the line of march)، وضعیت و اهداف میباشند. یکی از وظایف اصلی کمونیستها بسیج پرولتاریا در یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. در صورت پیروزی انقلاب و وجود حکومت پرولتری یعنی پیروزی در جبهه دموکراسی، پرولتاریای کمونیست با استفاده از قدرت سیاسی و طرح قوانین همه سرمایه را از بورژوازی گرفته، تمامی ابزار تولید را در دست دولت پرولتری متمرکز نموده و به افزایش سریع نیروهای مولده بپردازد. مارکس میافزاید که البته در شروع کار این پروژه بدون اتخاذ شیوه های استبدادی علیه منافع بورژوازی عملی نخواهد شد. تنها بعد از عبور از این مرحله اول است که با انحلال تدریجی طبقات و دولت، جامعه مردمی (پرولتری) مولود آزادی فرد میشود و باعث میگردد تا آزادی برای همگان یعنی در واقع آزادی کامل انسان برقرار گردد.

مارکس و انگلس در نوشته ای خطاب به کمیته مرکزی اتحاد کمونیستی آلمان با ستایش از اینکه در سالهای 1848 و 1849، فعالان اتحادیه در صفوف اولیه پرولتاریای انقلابی تلاش میکردند، اضافه میکنند که در انقلاب آینده حزب کارگران میبایست با بیشترین سازمانیافتگی و وحدت و در عین حال مستقل از سایر جریانات مبارزه نماید. در آن دوران حزب دموکراتیک که عمدتاً ماهیتی متأثر از ایده های خرده بورژوازی جمهوریخواه داشت از شانس بیشتری برای مقابله با ارتجاع حاکم برخوردار بود و بنا بر گفته مارکس و انگلس حزب انقلابی کارگران مناسب است که با این حزب خرده بورژوا برای سرنگونی ارتجاع حاکم همراهی کند و سپس با صف مستقل به مقابله با آن بپردازد. در واقع تا وقتی که پرولتا قدرت حکومتی را تصرف نکرده است انقلاب مداوم ادامه دارد و در این راستا اتحادیه میباید با تشکیل سازمان مخفی و علنی حزب مستقل کارگران را مجهز نموده در صورت قدرت یابی حزب خرده بورژوای دموکرات در حکومت؛ کمیته ها، شوراها و کلوبهای کارگری را در شهرداریها و محیط های کار برای نظارت و چالش سیاسی در مقابل حکومتگران تقویت نمایند.

کمیته مرکزی میباید در صدد تمرکز کلوبهای حزب کارگران بوده سعی نماید تا کارگران در انتخابات مجلس ملی نمایندگان شرکت نمایند.

در رابطه با سیاستهای مملکتی از جمله فدرالیسم، مناسب است که کارگران نه فقط در راستای حفظ یک کشور در چارچوب جمهوری آلمان تلاش ورزند، بلکه تمرکز قدرت سیاسی در دست مقامات دولت باشند، چونکه بخاطر وجود بقایای پراکندگی جغرافیای آلمان از دوران قرون وسطی، خطرات زیادی برای از هم پاشیدگی آن وجود دارد. وظیفه حزب انقلابی در آلمان حفظ تمرکز شدید است و در سیاستهای معطوف به دولت خرده بورژوا میبایست بخواهد که در صورت امکان ابزار تولید، وسایل حمل و نقل، کارخانه ها، راه آهن ها، غیره بوسیله دولت تصرف گردیده، مالکیت خصوصی حذف گردد. پیروزی انقلاب کارگری در گرو وجود یک حزب پرولتاریا است که دارای سازمانی مستقل و انقلابی باشد. در نامه ای به اف. بولتی در 1871 مارکس مینویسد هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه کارگر تصرف قدرت سیاسی برای طبقه کارگر است که پیشاپیش ضرورت وجود یک سازمان برای پیش بردن منافع کارگران در شکل عمومی و در حکومت که دارای توانائی اقتدارگرا جهت تحمیل اجباری قدرت در جامعه باشد را بوجود میآورد.

با توجه به اظهارات مارکس و انگلس میتوان یکسری برداشتهای کلی نمود که شاید در عصر کنونی مناسبت نداشته باشند. اشارات مارکس به ضرورت سازمان یافتگی حزب طبقه کارگر، تصرف قدرت حکومتی پرولتری بکمک این حزب و اعمال شیوه های استبدادی پرولتری علیه منافع بورژوازی آثاری از دیکتاتوری به مثابه حکومت اقتدارگرا را با خود دارد. وی به نقش تشکل سیاسی کارگری در شکل اتحاد و حزب که دارای ساختار و شعبات سازمانی و از جمله کمیته مرکزی باشد اعتقاد دارد. اینکه حزب پرولتری در اداره حکومتی چه نقشی داشته باشد روشن نیست ولی حداقل اینکه در بسیج، سازماندهی و کمک به تعیین استراتژی مبارزاتی و اداری موثر باشد، برداشتهای متنوع و متفاوت با خود به همراه میآورد. اما در این بحثی نیست که مالکیت دولتی در دوران گذار به مرحله بالاتر سوسیالیسم به نوعی مقطعی وظایف کنترل سرمایه داری را نه در سطح خصوصی بلکه زیر رهبری حکومت پرولتری با خود دارد.

مارکس در "نقدی بر برنامه گوتا" مناسبات اقتصادی را در این مرحله اول بسوی سوسیالیسم عاری از سیستم ارزش و مناسبات کالائی دانسته، پرداخت به کارگران را در ازای تولید ارزش مصرف توسط فرد توصیه میکند که تا دوران سوسیالیسم در مرحله عالیتتر همگان در سطح توان کار میکنند و در سطح احتیاج خواست آنها جبران

میگردد. اینکه چه شعبات اداری در سطوح مرکزی و محلی مسئولیت این گونه وظایف را دارند و آیا این ارگانهای مردمی انتخابی هستند و سازمان (حزب) انقلابی کارگری چه نقشی در آنها دارند به تبادلات فکری، بحث و نظر، کنشگریها و تصمیمات دمکراتیک در میان نمایندگان مردم بستگی دارد. اینکه در شوروی و بعدها در چین و سپس در کشورهای مانند ویتنام و کوبا چه اشکالی از این سازمان دهی ها پیاده شد و انحرافات و یا دستاوردهای مثبت آنها چه بود به بررسیهای تاریخی و تئوریک بسیاری نیازمند است. اتهام زدن و ارزیابی از دیگر نظرات به مثابه "چیزهای من در آوردی" و "کمونیسم مبتذل" به ایجاد درک مشترک کمک نمیکند.

برای مدافعان آزادی و عدالت در ایران مهم است که به این مسائل در ابعاد تاریخی، ویژگیهای اقتصادی/اجتماعی/سیاسی و فرهنگی بنگرند و بدون وابستگی به یک سیستم فکری خاصی، با توجه به وجود تحولات عظیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و از جمله نقش انحصارات غول پیکر اقتصادی، قدرتهای امپریالیستی و شکل گیری جنبشهای اجتماعی که تا حدی غیر طبقاتی هستند به طرح ارزیابیها و ارائه راه کارها برای حرکت در جهت دمکراسی و سوسیالیسم بپردازند. هم اکنون بر عهده جنبش چپ در ایران است که در حمایت از جنبشهای دمکراتیک مردم برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی و برقراری آزادیهای دمکراتیک در چارچوب ساختاری بلافاصله جمهوری و مقید به ارزشهای جهانشمول حقوق بشر، در راستای استقرار دمکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم قدم بردارد.

فرامرز دادور

2 فوریه 2024

تحریم فعال انتخابات، یکی از

تجربیات موفق ملت ایران و مغلوب کنندگان استبداد!

حمید رفیع



بعضی از هموطنان می گویند شما در تصور خود هنوز نسل ۵۷ را با قوت ها و ضعف هایش می بینید در حالیکه نسل کنونی ربطی به نسل ۵۷ ندارد. می گویند، این نسل به فکر سرنوشت وطن و آینده آن نیست! پاسخ من این است که هر نسلی اگر تجربیات گذشتگان خود را سرمایه ساختن آینده به هر بهانه ای، از جمله بهانه فرق داشتن نکند، نه ضعف هایی که علت شکست ها شدند، و نه قوت هایی که پیروزی ها را ممکن ساختند را نمی بیند. در نتیجه، چنین نسلی بدنبال حفظ قوت ها و تبدیل ضعف ها به قوت نمی رود و خود شهادت می دهد که آینده ای بهتر از حال خود نخواهد ساخت.

در مورد بی تفاوتی نسل جوان به سرنوشت وطن که امیدوارم اکثریت جوانان را در برنگیرد، می گویم:

اگر ملتی، اسیر استبداد، نسبت به سرنوشت وطن خویش بی تفاوت شود، می گوید مسئولان استبداد برای بقای استبداد خود توانسته اند بر اندیشه و وجدان ملت غلبه کنند و آنها را از جنس خود سازند. در کشورهای زیر سلطه چون کشور ما، استبداد بدون وابستگی، وجود نداشت و ندارد. اگر وطن و خود را از استبداد با پاک کردن ریشه های آن در اندیشه آزاد نسازیم، با دست خود تعیین سرنوشت وطن را به قدرت های خارجی حامی مستبدان می دهیم تا به نام "منافعی که برای خود در وطن ما تعریف می کنند"، حقوق ملی ما را پایمال و ثروت های ملی ما، چه مالی و چه انسانی را غارت کنند. با ما است فرصت ها را از دست ندهیم، وجدان و اندیشه خود را از چنگال استبداد آزاد سازیم. نسلی نشویم که ننگ نابودی ایران بر پیشانی می خورد و وطن را از سرایش سقوط آزاد سازیم.

در مورد درس گرفتن از تجربه، در اینجا تجربه پیروزی را بیاد خوانندگان می آورم،

عده ای که نه ریشه های تاریخی استبداد در ایران، نه نمادهایشان را می شناسند، و نه از مبارزات ملت ایران برای ضعیف کردن این

ریشه ها چیزی می دانند- چرا که بر خود مطالعه و تحقیق بدون پیشداوری و با چون و چرا کردن را ممنوع کرده اند!-، به شکل توهین آمیز به نسل ۵۷ نظر می اندازند. گویی آن نسل، ایران را از چاله ای به چاهی انداخت. آن عده، به این سؤال پاسخ نداده اند که آیا چاه مورد نظر شان در کنار آن چاله وجود داشت و اکثریت قریب به اتفاق مردم آنرا ندید، یا نسل ۵۷ در جنبش، آن چاه را ساخت؟ آنها اگر کمی بیشتر می اندیشیدند و از خود سانسوری رها می شدند، می فهمیدند که چاه استبداد دینی، در کنار استبداد دربار سلطنت وجود داشت. توضیح اینکه، بعد از عبور از استبداد وابسته پهلوی- استبداد پادشاهی، نماد یکی از ریشه های تاریخی استبداد -، معلوم شد که می بایست از آن استبداد هم گذر کرد. اگر خیانت های اشخاصی که صدام حسین را تشویق به حمله به ایران کردند، آنها که کنار خمینی- که به رهبر ضد انقلاب دگردیسی کرده بود-، طرح کودتا علیه انقلاب مردم را ریختند، و غفلت و انفعال اکثریت مردم در دفاع از حقوق بدست آورده شان نبود، گذار از ریشه تاریخی استبدادی دستگاه استبداد دینی، ساده تر می شد و تأسیس نمادش که استبداد ولایت مطلقه فقیه است دشوارتر می شد، اما غفلت ها و خیانت ها، ما را در استبداد دستگاه دینی پلیدتر و وابسته تر از استبداد پهلوی، اسیر کرد. بدین لحاظ لازم است، هم در پندار، و هم در عینیت، چنین استبدادی را نابود کنیم. برای این مهم، لازم است در فضای مسمومی که استبداد دستگاه دینی ایجاد کرده است، بنماییم، پندارها را از حصار سانسور استبداد رها سازیم، تا عقل ها آزاد شوند، و فضایی خارج از استبداد و در درون وطن، ایجاد شود.

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با وجود کودتای رضا خان علیه انقلاب مشروطه، مردمی در "انتخابات مجلس شورای ملی"، شرکت می کردند تا تعداد معدودی از نمایندگان خود را در مقابل نمایندگان انتصابی دربار پهلوی به آن مجلس بفرستند. به تعبیری، مردم شرکت فعال در "انتخابات" می کردند، زیرا "شاه" هنوز ولایت مطلقه برای خود نتوانسته بود ایجاد کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر علیه جنبش ملی کردن صنعت نفت و بر علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق، "شاه" ولایت مطلقه یافت و "انتخابات" ناقص، به انتخابات بدل شد. آنزمان عده ای اصرار داشتند که باید در "انتخابات مجلس شورای ملی" با وجود کودتا، استبداد ولایت مطلقه شاه، و محروم شدن احزاب غیر دولتی از شرکت در آن "انتخابات" ناقص، شرکت کرد. آن عده، مدعی می شدند که بین حزب مردم به ریاست اسدالله علم-

رئیس دربار-، و حزب ایران نوین به ریاست امیر عباس هویدا، فرق وجود دارد! آن "دلسوزان"، ولایت مطلقه "شاه" را نمی دیدند، ولی اکثریت مردم، نابود شدن حداقل نقش خود در تصمیم گیری برای سرنوشت وطن را دیدند و انتصابات های بعدی که به نام "انتخابات" برگزار می شدند را تحریم کردند. یکی از اثرات آن تحریم های ملت ایران، آن شد که "شاه" در روز تأسیس حزب رستاخیز گفت: "ما نمی توانیم هر بار از حزب مردم بخواهیم، به نفع حزب ایران نوین شکست بخورد، و با تشکیل این حزب، این مسأله حل می شود!" او بدین صورت اذعان داشت که در ولایت مطلقه موجود، مهندسی "انتخابات"، با خود مستبد حاکم اش است، و آن "دلسوزان" خود و مردم را فریب می دادند.

آیا نسل امروز از تاریخ درس گرفته است؟ آیا می داند که در ایران، بار دیگر در شکلی جدید، استبداد ولایت مطلقه، برقرار است؟ آیا می داند که "انتخابی" وجود ندارد؟ آیا می داند که حق تصمیم (= استقلال) و حق انتخاب نوع تصمیم (= آزادی) برای سرنوشت وطن خویش، حق مسلم جمهور مردم است، و در این حقوق، هیچ شریکی وجود یافتنی نیست؟ آیا می داند "انتخابات" و نیز همه پرسی، اشکال به اجرا گذاشتن این حقوق هستند که در استبداد پهلوی و در استبداد ولایت مطلقه فقیه از جمهور مردم سلب شده اند؟ آیا نسل امروز می داند که لازم است برای احیای دو حق استقلال و آزادی، تلاش کند و اولین اقدامش نه گفتن به استبداد، و خارج شدن از فضای مسموم آن است؟

در آخر، تا هر فرد از ما ایرانیان درنیابد که دارای حقوق برابر، با هر جنسیت، قومیت، دین یا مرام، و بعنوان انسان و شهروند است و تنها او است که باید در احیا و حفظ این حقوق تلاش کند؛ تا درنیابد که دین یا مرام ارثی نیستند، بلکه بر پای شناخت و انتخاب آزاد پذیرفته می شوند و وسیله ای در اختیار او می باشند- و هرگز به هیچ عنوان نمی بایست وسیله آنها شود؛ تا در نیابد که با "دین" از خودبیگانه و یونانی زده شد، توسط دستگاه دینی، قرن ها است که پندار او استبداد زده و معتاد به زور شده است و بر او است که خود را از چنین اعتیادی رها سازد؛ تا در نیابد که خشونت پذیری و خشونت طلبی، نشانه های چنین اعتیادی هستند و با خشونت زدایی است که ترک چنین اعتیادی ممکن می شود؛ استبداد در اندیشه و در عینیت بر وطن ما حاکم می ماند، حتی اگر شکلش تغییر کند! در غرب، انقلاب در باور (= رنسانس)

۴۰۰ سال بطول انجامید، تا باور استبداد زده "دینی" از چنگال کلیسا آزاد شود و راه رسیدن به دمکراسی هموار گردد.

آیا باور های استبداد زده ما، در این ۴۲ سال که از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بر علیه انقلاب مردم، و برای تأسیس استبدادی جدید- که نماد دستگاه استبداد دینی است- می‌گذرد، آزاد شده اند؟ اگر آری، راه آزاد ساختن وطن از استبداد را ممکن ساخته‌ایم. اگر نه، بر ما است برای نجات وطن تغییر کنیم، و اولین قدمش، تحریم فعال "انتخابات" جعلی و خارج شدن از فضای مسمومی است که استبداد برای بقایش، جامعه را در آن اسیر ساخته است. راه حل خروج از استبداد و برقراری حاکمیت جمهور مردم را لازم است در فضایی خارج از استبداد، و در درون وطن، ایجاد کنیم.

حمید رفیع

۱۴۰۲.۱۱.۱۰

آیا آزادی و برابری و رفاه و صلح پایدار در فلسطین میسر است؟

پاسخ نویسنده یک « آری » قاطع و قطعی است.

آری، خون بی گناهایی که از کودک و زن و مرد و پیر و جوان از هر دو طرف جنگ بر زمین ریخته شده است و می شود، ارزش والای فراموش نشدنی ست که ملل جهان بویژه خود ملت فلسطین و ساکنان اسراییل را از خشونت و کشتار بیزار کرده است!

آری، مهیب انفجار، آوار خانه هایی که یکی پس از دیگری تبدیل به تله ای خاک می شوند، وجدان ملل جهان را بدرد و به حرکت و میدان آورده است!

آری، حرکت آزادیخواهان ملل جهان، هویت یک به یک دولت های
ارتجاعی زورگو منطقه و جنگ طلب و اسلحه ساز جهانی را بزیر علامت
سوال برده است!

آری، نفرت از خشونت و جنگ که جهانی شده است، تمامی دولت های
اسلحه ساز و جنگ طلب جهان و در رأس همه، دولت ایالات متحده
آمریکا را «ظاهرا» خواستار توقف فوری نسل کشی ماشینی ارتش
اسرائیل کرده است!

آری، در چنین شرایطی ست که سازماندهی آزادیخواهان جهان حول
تشکل های آزادیخواه و برابری طلب و صلح دوست فلسطینی و ادامه
اعتراض به جنگ در کشورهای سراسر جهان بویژه در ایران «محور
مقاومت»، می تواند شرایط فلسطین و منطقه و جهان را تغییر دهد!

آری، تنها با تداوم چنین مبارزه ای ست که می توان دولت های
اسلحه ساز و جنگ طلب جهانی و دولت های ارتجاعی منطقه را مجبور
کرد که دست از سواستفاده از جان و نیروی کار ملت فلسطین و
ساکنان اسرائیل بردارند و به آزادی و برابری و رفاه و صلح
پایدار تن دهند!

آری، تنها با قدم های آرام و استوار در کنار و در حمایت از
آزادی خواهان و برابری طلبان صلح دوست فلسطینی و اسرائیلی ست
که خواهیم توانست برای نخستین بار در تاریخ، دولت های ارتجاعی
و اسلحه ساز جهان را به حمایت از ملت فلسطین و ساکنان اسرائیل
وادار نماییم!

آری، با تداوم سازماندهی و حمایت از تشکل های آزادیخواه زنان و
صلح طلبان فلسطینی خواهیم توانست برای نخستین بار در تاریخ
بکمک این سازمان ها و بوسیله اکثریت عظیم تولیدکنندگان، هر سه
دولت ارتجاعی در غزه و کرانه غربی رود اردن و اسرائیل را از
قدرت بزیر کشیم!

آری، بقدرت اکثریت عظیم تولیدکنندگان در کشورهای گوناگون جهان
برای نخستین بار خواهیم توانست کنفدراسیونی از حاکمیت مستقیم و
خودگردان مردم هر آبادی و محل بوجود آوریم!

آری، کنفدراسیونی که در آن کودکان بزبان شیرین و دلچسب مادری
خود، خواندن و نوشتن را خواهند آموخت!

آری، کنفدراسیونی که در آن وحشت جنگ خواب از چشم کودکان نخواهد
ربود!

آری، کنفدراسیونی که کودکان آن دیگر هرگز از صدای انفجار بر
خود نخواهند لرزید!

آری، کنفدراسیونی که کودکان آن هرگز گرسنه سر بر زمین نخواهند
گذاشت!

آری، کنفدراسیونی که در آن دولتی نیست و خود مردم هر منطقه نظم
فدراسیون خود را برعهده خواهند گرفت!

آری، کنفدراسیونی که مردم آن در مقابل تهاجم ارتش ها و دولت
های ارتجاعی منطقه، با پیام صلح و خلع سلاح جهانی و همبستگی
بکمک و وسیله ملل همسایه مقاومت خواهند کرد!

آری، کنفدراسیونی که نمونه ای برای همه ملل منطقه و در انداختن
جهانی دیگر در این دهکده کوچک جهانی خواهد شد!

آری، اما این همه با عمل ممتد و مداوم امروز تک تک ما در حمایت
از تشکل های آزادی خواه و برابری طلب و صلح دوست فلسطینی و
غبارزدایی از دل های گرفتار فرهنگ جامعه بیمار و جنگ زده
طبقاتی، با نور عشق به انسان و آزادی و زندگی آزاد، میسر خواهد
گردید!

آری، با پیشرفت علم و تکنولوژی و انقلاب ارتباطات و عمل مداوم و
مستقیم هریک از ما در دفاع فعال از آزادیخواهان برابری طلب و
صلح دوست ملت فلسطین و ساکنان اسراییل خواهیم توانست طرحی دیگر
در سراسر جهان در اندازیم!

به امید کوشش آرام مداوم و ممتد و فرارسیدن آن روز!

جواد قاسم آبادی

آموزگار تبعیدی، فرانسه

دیماه ۱۴۰۲

ghassemabadi@yahoo.fr